

شهروندی جهانی در عصر جهانی شدن

محمد علی توانا

www.ketab.ir

تهران، ۱۳۹۵



- سرشناسه : توانا، محمدعلی، ۱۳۴۸ -
- عنوان و نام پدیدآور : شهروندی جهانی در عصر جهانی‌شدن / محمدعلی توانا.
- مشخصات نشر : تهران: استاد شهریار، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری : ۲۷۰ ص.
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۷۲-۱-۷ : ۱۵۰۰۰۰ ریال
- وضعیت فهرست‌یابی : فیا
- یادداشت : کتابنامه.
- موضوع : شهروندی جهان
- موضوع : World citizenship
- موضوع : جهانی‌شدن
- موضوع : Globalization
- رده‌بندی : JZ۱۳۲۰/۴۱۹۰۹ : ۹۱۳۹۵
- کنگره
- رده‌بندی : ۲۳/۶
- دیوبی
- شماره : ۴۵۴۹۱۴۵
- کتابشناسی ملی

نام کتاب:

شهروندی جهانی در عصر جهانی شدن

نویسنده: محمدعلی توانا

ناشر: انتشارات استاد شهید

صفحه آرای: مرشد انصاری

لیتوگرافی: ترام اسکندر

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

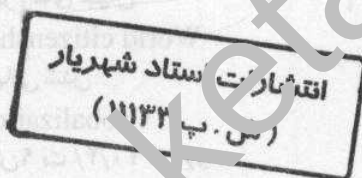
چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵

قیمت: ۲۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۷۲-۱-۷

نشانی: تهران، خیابان مطهری، خیابان فجر، کوچه شهید طبری، پلاک ۳۶، واحد ۶

تلفن: ۸۸۸۳۱۰۶۵



فهرست مطالب

۹	 مقدمه
۱۹	 فصل اول: تهران شهروندی مدرن
۲۱	 مقدمه
۲۲	 بخش اول: «آنی نظری» اجتماعی شهروندی مدرن
۲۲	 قسمت اول: سنت، جمهوری خواهی مدنی و سنت لیبرالی
۲۲	 مبانی نظری سنت جمهوری خواهی مدنی
۳۲	 بستر اجتماعی شهروندی جمهوری خواه مدنی
۳۷	 مبانی نظری سنت شهروندی لیبرال
۳۸	 مبانی نظری سنت شهروندی لیبرال کلاسیک
۴۸	 بستر اجتماعی شهروندی لیبرال
۵۱	 قسمت دوم: پیوند تاریخی شهروندی با دولت - ملت
۵۴	 جمع بندی بخش اول
۵۶	 بخش دوم: تاثیر جهانی شدن بر شهروندی
۵۶	 قسمت اول: تاثیرات جهانی شدن بر دولت - ملت
۵۷	 تاثیر جهانی شدن بر جوامع قلمرویی ملت محور
۶۵	 تاثیر جهانی شدن بر جوامع بدون مرز
۶۸	 شکل گیری جامعه مدنی جهانی در عصر جهانی شدن
۷۰	 قسمت دوم: جهانی شدن و تناقضات شهروندی مدرن
۷۹	 جمع بندی بخش دوم
۸۱	 فصل دوم: پاسخ نظری به تناقضات شهروندی (مساله برابری و تفاوت)
۸۳	 مقدمه

۸۵.....	بخش اول: اصالت برابری
۸۵.....	استدلال بر این امر که نفع شهروندی متحدالشکل (برابری).....
۹۸.....	نقد نظریه شهروندی برابر بری
۱۱۰.....	جمع‌بندی بخش اول:
۱۱۳.....	بخش دوم: اصالت تفاوت
۱۱۳.....	نقد یونگ بر نظریه شهروندی جهانشمول مدرن (لیبرال).....
۱۲۶.....	نظریه شهروندی متمایز مبتنی بر نمایندگی گروهی.....
۱۳۳.....	نقد شهروندی متمایز یونگ
۱۳۷.....	جمع‌بندی بخش دوم:
۱۴۱.....	بخش سوم: سازش بری تفاوت (لیبرالیسم چندفرهنگ گرا).....
۱۴۱.....	نظریه عدالت سیاسی سببی بر اجماع همپوشان
۱۵۰.....	ایده اجماع همپوشان: به عنوان یک جایگزین برای مسأله برابری و تفاوت
۱۵۷.....	انتقادات وارد بر نظریه عدالت سیاسی مبتنی بر اجماع همپوشان
۱۶۱.....	جمع‌بندی بخش سوم
۱۶۱.....	فصل سوم: شهروندی چندلایه ارتباطی
۱۶۳.....	مقدمه
۱۶۴.....	بخش اول: شهروندی چندلایه
۱۶۴.....	مبانی نظری شهروندی چندلایه
۱۶۹.....	جدایی شهروندی از دولت و ملت (جنبه سلبی شهروندی جهانی)
۱۷۰.....	استدلال به نفع شهروندی ملت محور (دیوید میلر) و پاسخ بدان
۱۷۹.....	استدلال به نفع شهروندی دولت محور (تی. کا. اومن) و پاسخ بدان
۱۸۴.....	امکان شهروندی جهانی (جنبه ایجابی شهروندی جهانی)
۱۸۴.....	الگو (بستر) مناسب شهروندی جهانی
۱۹۴.....	مؤلفه‌های شهروندی در عرصه عمومی چندلایه
۲۱۷.....	جمع‌بندی بخش اول
۲۱۹.....	بخش دوم: شهروندی ارتباطی
۲۱۹.....	مبانی نظری شهروندی ارتباطی
۲۲۹.....	نقد نظریه کنش ارتباطی هابرماس
۲۳۱.....	پاسخ به نقدهای وارد بر نظریه کنش ارتباطی

پیامد نظریه کنش ارتباطی برای مساله برابری- تفاوت	۲۳۷
پیامد نگرش ارتباطی برای مساله برابری و تفاوت (شهروندی ارتباطی)	۲۴۲
جمع‌بندی بخش دوم	۲۴۸
نتیجه‌گیری: امکان شهروندی جهانی برابری- تفاوت	۲۴۹
منابع فارسی	۲۶۳
منابع انگلیسی	۲۶۶

مقدمه

شهروندی از مفاهیم اصلی اندیشه سیاسی است که قدمتی بسیار کهن دارد. این مفهوم در طول تاریخ اندیشه سیاسی، تحولاتی بسیار را تجربه نموده است، اما همواره به عنوان یکی از مفاهیم اصلی اندیشه سیاسی پایدار مانده است. به بیان دیگر، علی رغم تحول در بستر، محتوا، عمق و گستره مفهوم شهروندی از دولت - شهرهای یونان باستان تا جوامع قرن ۲۱ همواره این مفهوم زندگی سیاسی و اجتماعی انسان‌ها را سامان داده است. پرسش از وضعیت شهروندی در عصر حاضر (عصر جهانی شدن) پرسش مقدماتی این رساله است. بدین معنا که آیا شهروندی در عصر حاضر تغییرات جدیدی را تجربه نموده است؟ آیا ممکن است در عصر جهانی، شهروندی به پدیده‌ای زائد تبدیل شود؟ آیا تحولات رخ داده در مناسبات سیاسی و اجتماعی عصر حاضر، نیازمند مفهومی جدید از شهروندی است؟ آیا در عصر جهانی شدن، شهروندی به مفهومی همه شمول تبدیل خواهد شد؟ چنین پرسش‌های می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای تدوین رساله‌ای در باب شهروندی در عصر حاضر شنا

بر این اساس، رساله حاضر، تلاش می‌کند؛ وضعیت شهروندی در عصر جهانی شدن را به تصویر کشید. چه این که به نظر می‌رسد؛ جهانی شدن تحولات گسترده‌ای بر مسائل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی جامعه معاصر داشته است که مهمترین آنها درهم تنیدگی فرهنگ‌ها، گسترش مبادلات فرامرزی و کاهش حاکمیت دولت - ملت بوده است. در چنین بستری، به نظر می‌رسد؛ الگوهای موجود شهروندی - که به مرزهای ملی محدود و مفید هستند - کارا نباشند. چه این که جهانی شدن معاصر، خود و دیگری را در ارتباط بی واسطه با هم قرار داده است. نتیجه این ارتباط، تجلی همسانی و تفاوت خود و دیگری بوده است. بدین معنا که جهانی شدن معاصر همانند؛ ژانوس - اسطوره دو چهره رومی - از یک سو رو به سوی همسانی (عام گرایی) و از سوی

دیگر رو به سوی ناهمسانی (خاص گرایی) دارد. حال، این پرسش مطرح است که در چنین فضایی امکان سازگاری میان همسانی و تفاوت وجود دارد؟ به بیان دیگر، آیا انسان‌ها می‌توانند ضمن حفظ تفاوت‌های خود با هم برابر باشند؟ به نظر می‌رسد؛ پاسخ بدین پرسش نیازمند صورتبندی جدیدی از شهروندی است که مناسب وضعیت جهانی شدن باشد. در واقع، چنین شهروندی می‌بایست دارای سه ویژگی اصلی باشد؛ ۱- همه شمول باشد. بدین معنا که همه انسان‌ها را در برگیرد ۲- برابری را به همه افراد و گروه‌ها برساند. ۳- تفاوت‌های گروهی را به رسمیت بشناسد. بر این اساس، رساله حاضر، تلاش می‌کند تا با نظر به این باب شهروندی ارائه کند که در آن همه انسان‌ها بتوانند در عین حفظ هویت‌های متمایز خود، موقعیت سیاسی و اجتماعی برابر بیابند. چنین شهروندی طبعاً می‌بایست از مرزهای محدود کننده ملی فراتر رود و عرصه جهانی را به عنوان بستر خود برگزیند. از این رو، شهروندی عصر حاضر می‌بایست شهروندی جهانی باشد.

اما چرا شهروندی جهانی؟ در واقع، این پرسشی است که در ابتدا باید تکلیف آن روشن شود. به بیان دیگر، ضرورت شهروندی جهانی در چیست؟ دو استدلال درباره ضرورت مفهوم شهروندی جهانی می‌توان ارائه نمود. استدلال نخست این‌که در عصر جهانی شدن، شهروندی جهانی برای حل مشکلات جهانی، حیاتی است. بدین معنا که در عصر حاضر، مسائل جدیدی - همچون گسترش مهاجرت، جنگ‌های بین‌المللی، آلودگی زیست محیطی جهانی، سوراخ شدن لایه اوزون و باران‌های اسیدی، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، گسترش فقر جهانی، بیماری‌های مسری، گسترش تجاوز و نقض حقوق بشر، تروریسم فراملی و... - روی داده است که صرفاً از طریق شهروندی جهانی می‌توان آنها را حل نمود. زیرا، مشکلاتی همچون فقر، بیماری، سوراخ شدن لایه اوزون و... مرز نمی‌شناسد و می‌تواند همه دولت‌ها و ملت‌ها را درگیر سازد. از این رو، به همکاری و همبستگی جهانی نیاز است تا این امور اداره شود. به نظر می‌رسد؛ شهروندی جهانی یگانه پدیده‌ای است - که از طریق ایجاد همکاری و همبستگی جهانی - می‌تواند امور جهانی را اداره کند. در حالی که برخی نظریه پردازان شهروندی

همانند برایان ترنر^۱ (۱۹۹۳) و یاسمین سویسال^۲ (۱۹۹۴) معتقدند؛ حقوق بشر می‌تواند مشکلات و معضلات عصر حاضر را حل کند (از این رو، در آینده حقوق بشر جایگزین شهروندی خواهد شد). در مقابل، این رساله مدعی است که حقوق بشر قادر به پاسخگویی به تمامی خواسته‌ها و نیازهای عصر حاضر نیست. از این رو، به مفهومی همچون شهروندی جهانی نیاز است تا مشکلات و معضلات جهانی حل شوند. به بیان دیگر، این رساله مدعی است که شهروندی جهانی برای اداره امور جهانی، ضروری است. زیرا، اداره امور جهانی، مستلزم مشارکت سیاسی، تقبل مسوولیت و تعهدات جدید است که حقوق بشر نمی‌تواند آنها را تضمین نماید. از این رو، برای حل مشکلات جهانی به ساز و کار دیگری غیر از حقوق بشر، نیاز است. به بیان دیگر، حقوق بشر صرفاً به طور یک جانبه بر حقوق همگانی انسان‌ها تاکید دارد، بدون آنکه ساز و کار مشخصی برای مشارکت جهانی انسان‌ها، عضویت اجتماعی واحد و تقبل وظایف جهانی تعریف نماید. نتیجه اینکه حقوق بشر، امکان مشارکت سیاسی (تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری برای حل مسائل جهانی) را فراهم نمی‌آورد. ضمن اینکه تاکید صرف بر حقوق بشر بدون التزام به مسوولیت‌های مدنی و اخلاقی، به از هم گسیختگی اجتماعی منجر می‌شود. به بیان دیگر، اگر افراد، در قبال دیگران مسوول نباشند (یعنی صرفاً حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دریافت دارند و در مقابل تعهداتی به عهده نگیرند) میان آنها و کسانی که بار چنین مسوولیت‌هایی را به دوش می‌کشند، دشمنی به وجود می‌آید. به بیان ساده، به نظر می‌رسد؛ حقوق بشر، نمی‌تواند مسوولیت‌های متقابل بیافریند. در حالی که شهروندان بر رابطه متقابل حقوق و وظایف مبتنی است. علاوه بر این، حقوق بشر، بر بنیانی سست استوار است، مگر آنکه بتواند ساز و کارهایی برای فراتر رفتن از تعاریف دولت محور سیاست پیدا کند (فالكس؛ ۱۳۸۱: ۱۸۵). به بیان دیگر، حقوق بشر، از ضمانت اجرایی بالایی برخوردار نیست، زیرا نمی‌تواند شبکه‌های ارتباطی لازم - همانند نهادهای مدنی مشارکتی که هویت و همبستگی فرادولتی می‌آفرینند - را ایجاد کند. در واقع، همانگونه که فالكس می‌گوید؛ حقوق، به خودی خود نمی‌تواند بستر مناسبی برای نظم اجتماعی باشد (همان: ۱۸۶).

۱. Turner, Bryan, S

۲. Soysal, Y.N

خلاصه اینکه، حقوق بشر، نمی‌تواند همبستگی سیاسی - اجتماعی لازم برای اجرای خود ایجاد کند. از این رو، به ساز و کار موثرتری، برای تحقق همبستگی جهانی نیاز است. در مقابل، به نظر می‌رسد؛ شهروندی جهانی می‌تواند جایگزین مناسبی برای حقوق بشر جهانی باشد تا مسائل جهانی را اداره کند. بدین معنا که حل مسائل جهانی مستلزم تحقق همزمان عضویت، حقوق، وظایف، مسوولیت‌ها و مشارکت جهانی است که صرفاً از طریق نهادینه شدن شهروندی جهانی ممکن است. استدلال دوم/اینکه، شهروندی دارای نیروی بالقوه‌ای (توانشی) است که در عصر حاضر (عصر جهانی شدن)، زمینه برای تحقق آن - بیش از پیش - فراهم شده است. بدین معنا که شهروندی مدرن، بر ذات خود، دارای منطق مساوات طلبانه‌ای است که در عصر دولت - ملت، معطل مانده بود. در شهروندی دولت - ملت انسان‌ها را به خودی و غیرخودی (بیگانگان) تقسیم نموده بود. بر صریح این خودی‌ها بودند که از حقوق شهروندی بهره مند بودند و در مقابل، غیرخودی‌ها (بیگانگان) از آن محروم بودند. این در حالی است که شهروندی مدرن با شعار آزادی برابری و همبستگی برای همه انسان‌ها، نضج گرفت. اکنون، در عصر جهانی شدن - که مرزهای قراردادی و سنتی نفوذپذیرتر شده اند و امکان ارتباطات فراجهانی فراهم‌تر شده است - به نظر می‌رسد؛ زمینه ارتقای شهروندی - به فراسوی محدوده‌های دولت - ملت - منتهی شده است، تا تمامی انسان‌ها - بدون در نظر گرفتن مرزهای قراردادی - بتوانند عضویت، حقوق، وظایف، مسوولیت و مشارکت همه شمول بیابند. از این رو، همانگونه که فالتکس می‌گوید؛ مسائل جهانی، در عصر حاضر طلب می‌کند که ریشه‌های شهروندی به «روز» از جوامع محلی گسترش یابند تا تعهد در قبال دیگر جوامع و اعمال حقوق برابر در بسترهای مختلف ممکن شود (همان: ۱۸۹). نتیجه اینکه، ما تنها در صورتی می‌توانیم از حقوق برابر برخوردار باشیم که احترام به حقوق دیگران را در زمره مسوولیت‌های خود قرار دهیم و نهادهای مشارکتی‌تر برای اداره جهانی ایجاد کنیم. از این رو، همانگونه که ترنر می‌گوید؛ شکنندگی و ضعف انسان، همکاری و همبستگی انسانی برای اداره امور خود - فارغ از مرزها - را ضروری ساخته می‌سازد (ترنر^۱: ۱۹۹۳: ۱۸۴). بر این اساس، به نظر می‌رسد؛ شهروندی جهانی که در آن هم برابری و هم تفاوت رعایت شود، پاسخی

مناسب به این ضرورت است. بدین معنا که اگر شهروندی فارغ از مرزهای قراردادی همه گیر شود و انسان‌ها ضمن حفظ تفاوت‌های فرهنگی خود، در موقعیت برابر با هم قرار گیرند، تا حدود زیادی مشکلات شهروندی مدرن (تناقض میان طرد و شمولیت، تناقض میان حقوق و تعهدات و تناقض میان تعلق سیاسی و تعلق فرهنگی) رفع می‌گردد. در واقع، برای رفع تناقضات شهروندی مدرن، می‌بایست همه انسان‌ها با یکدیگر برابر باشند و در عین حال بتوانند هویت‌های متفاوت خود را نیز حفظ نمایند. بدین معنا که برابری نباید سبب شود تا انسان‌ها هویت‌های متفاوت خود را رها سازند و یا تفاوت‌ها نباید سبب شود تا انسان‌ها با هم نابرابر شوند بلکه برابری و تفاوت - به عنوان دو خواسته انسانی - می‌بایست همزمان تحقق یابند.

به هر حال در این مقدمه لازم است سه نکته اساسی درباره نظریه شهروندی جهانی بیان شود. نخستین نکته درباره بستر اجتماعی شهروندی جهانی است. بدین معنا که در مناسبات حاکم بر سیاست جهانی، شهروندی جهانی با واقعیتهای تحت عنوان نظام سلطه سرمایه دارای مواجه است به بیان دیگر، یکی از موانع اصلی تحقق شهروندی جهانی تقسیم کار ناعادلانه جهانی است که با گسترش نظام سرمایه‌داری جهانی همراه بوده است. بدین معنا که نظام سرمایه‌داری جهانی گه‌نگاه جدید از استثمار جهانی را بنا نهاده است که بر تقسیم کار ناعادلانه جهانی مبتنی است. در این باره، امانوئل والرشتاین معتقد است که نظام سرمایه‌داری جهانی از طریق دولت‌های سیاسی عمل می‌کنند. بدین معنا که نظام سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های اساسی را در یک تقسیم کار بین‌المللی گردهم جمع می‌کند. در این تقسیم کار بین‌المللی، دولت‌های توسعه یافته مرکز، به دلیل سطح بالای مهارت و ثروت مسلط هستند و دولت‌های توسعه نیافته پیرامونی تلاش می‌کنند از طریق وابستگی اقتصادی به مرکز توسعه یابند. علاوه بر این، و گونه دولت، دولت‌های شبه پیرامونی - با حکومت قوی، اقتصاد تک محصولی و تکنولوژی ضعیف - نیز وجود دارند که یک منطقه حائل را به وجود می‌آورند و بدین طریق از برخورد مستقیم مرکز و پیرامون جلوگیری می‌کنند (الرشتاین؛ ۱۳۷۷). البته دو انتقاد اصلی بر نظریه نظام جهانی والرشتاین وارد است: یکی اینکه نظریه والرشتاین، تغییر شکل و نقش دولت در محیط مرکب از مراکز متعدد و متغیر دارای حاکمیت را مورد غفلت قرار می‌دهد (هلد؛ ۱۹۹۵: ۲۶) و دیگری اینکه نظریه والرشتاین صرفاً بر همگرایی اقتصاد

جهانی تاکید دارد و همگرایی فرهنگی جهانی را نادیده می‌گیرد. بدین معنا که معتقد است هر کدام از دولت‌های سیاسی دارای فرهنگ خاص خود است (واترز؛ ۱۹۹۵: ۲۵).

دیوید هاروی تلاش نمود توصیفی جامع‌تر از نظام سرمایه‌داری جهانی در عصر حاضر ارائه دهد. او معتقد است؛ از دهه ۱۹۷۰ سرمایه‌داری جهانی در واکنش به بحران موجود در نظام انباشت سرمایه فوردی شدت گرفته است. بدین معنا که اشباع بازار و سقوط سودها، نواقص نظام مبتنی بر تکنیک‌های فوردی تولید انبوه و کورپوراتیسم کینزی را آشکار ساخت؛ کورپوراتیسمی که دربردارنده توافق دولت، سرمایه داران و اتحادیه‌های تجاری، ای تضمین سطوح بالای اشتغال، سرمایه گذاری و مصرف بود. در نتیجه سرمایه‌داری جهانی به گونه‌ای موفقیت آمیز با ابداع صنعت جدید و تکنولوژی اطلاعات، فرایند بستم را کنار گذاشت. سرمایه‌داری جدید از دو طریق بازارهای تخصصی بنا نمرد. ۱- تقسیم بازار کار به کارکنان نواحی مرکز - که دارای مهارت، انطباق‌پذیری، حقوق مناسب، امنیت شغلی هستند - و کارگران پیرامونی - که مهارت و در معرض ناامنی شغلی مداوم - کارل بیشتر بر کارگران به دست آورد

۲- با مقررات زادی از بازار مالی جهانی، کنترل جریان سرمایه را تا حد زیادی از کنترل دولت‌ها خارج نمود. بر این اساس، هاروی معتقد است؛ سرمایه مالی به ضرر دولت و نیروی کار سامان یافته صاحب اختیار شده است. بدین معنا که دولت‌ها، تا حد زیادی کنترلی را که در کورپوراتیسم کینزی بر سیاست اقتصادی و روابط کار اعمال می‌کردند، از دست دادند. در نتیجه یک فرهنگ پسمادرن خلق شد که مبتنی بر منطق فرهنگی سرمایه‌داری متاخر است. بدین معنا که جستجوی بی پایان برای بازارهای جدید، تغییر سریع کالاها و دستکاری مداوم سلیقه و عقیده مردم از طریق تبلیغات سبب شد یک نوع فرهنگ پسمادرن شکل بگیرد که ویژگی آن وجود ناپایداری و سطحی نگری ناهمگونی و هرج و مرج است (هاروی؛ ۱۹۸۹: ۱۶۸).

به هر حال هم نظریه والرشتاين درباره تقسیم کار ناعادلانه جهانی و هم نظریه پسمادرن هاروی درباره فرهنگ سرمایه‌داری بر واقعیت ساختارهای مستحکم نابرابر در سطح جهانی دلالت می‌کند که یکی از موانع اصلی تحقق شهروندی جهانی هستند. از این رو، بدون درهم شکستن چنین موانعی شهروندی جهانی ممکن نخواهد بود. به نظر می‌رسد درهم شکستن چنین ساختارهایی مستلزم وجود عرصه‌های فارغ از قدرت

است که این رساله تلاش می‌کند آن را بیابد.^۱

دومین نکته جایگاه (نقش) دولت در فرایند شهروندی جهانی است. به نظر می‌رسد؛ تحولات اخیر - یعنی جهانی شدن (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و زیست محیطی) - تبعات اساسی برای پدیده دولت داشته است به گونه‌ای که دولت را به پدیده‌ای بین‌المللی تبدیل نموده است. در واقع، بین‌المللی شدن دولت بدین معناست که، دولت معاصر - بر خلاف دولت مدرن - دیگر یکتا و یکپارچه نیست. در واقع، دولت معاصر (در عصر جهانی شدن) دیگر استقلال و حاکمیت دولت مدرن را ندارد، بلکه نهادی است با مرزهای باز و سیال که به طور مداوم بر سر وظایف و توانایی هایش هم در داخل قاره و هم در خارج از قلمرو خود با نمایندگان گروه‌های اجتماعی و اقتصادی دیگر در حال مذاکره است. به بیان دیگر، همانگونه که کیت نش می‌گوید، دولت همواره، رایندهای ثابت و موقتی سیاست فرهنگی است (۱۳۸۲: ۳۰۰). این دولت بین‌المللی شده دارای ویژگی اصلی است. نخستین ویژگی، غیرملی شدن دولت است. به تعبیر دیگر، دولت بین‌المللی شده از بسیاری از توانایی هایش تهی شده است. غیرملی شدن دولت، در دو جهت اتفاق افتاده است: یکی در جهت بالا و دیگری در جهت پایین. غیرملی شدن دولت در جهت بالا به معنای واگذاری بخشی از حاکمیت دولت به نهادهای فراملی است. برای مثال، دولت‌ها به همکاری با یکدیگر متعهد شده اند، از این رو، مجبور به اتخاذ تصمیماتی هستند که حاکمیتشان را به مخاطره می‌اندازد. یکی از این تعهدات، موافقت با حقوق بشر است که به اساس آن دولت‌ها موظفند، حقوق انسانی شهروندانشان را رعایت کنند. غیرملی شدن دولت در جهت پایین، به معنای واگذاری بخشی از حاکمیت دولت به نهادهای فروملی است. برای مثال؛ دولت‌ها، بخشی از قدرتشان را به نهادهای سیاسی درون ملی واگذار کرده اند. یک نمونه از تقسیم حاکمیت دولت در درون مرزهای ملی، اعطای حق خودمختاری به گروه‌های فرهنگی متفاوت است (نش؛ ۱۳۸۲: ۳۰۱). دومین ویژگی، غیردولتی شدن نظام سیاسی

۱. البته اگر تعبیر فرکویی از قدرت را بپذیریم، هیچ مکان فارغ از قدرت وجود ندارد، اما اگر تعبیر هابرماسی از قدرت را بپذیریم، هنوز عرصه‌هایی خارج از مناسبات قدرت - همچون زبان اصیل - وجود دارد. در واقع، رساله حاضر همین تعبیر دوم را مبنای کار خویش قرار می‌دهد. بدین معنا که امکان‌هایی از مناسبات قدرت را ممکن می‌داند.

و حرکت از حکومت کردن به اداره کردن است. این فرایند به معنای دور شدن دولت از تولی گری و مدیریت تمام و کمال طرح‌های اقتصادی و اجتماعی و حرکت به سوی همکاری با سازمان‌های شبه حکومتی و غیر حکومتی است. برای مثال؛ دولت‌ها بعضی از وظایف خود را به نهادها و موسسات خصوصی واگذار کرده اند. در واقع، خصوصی سازی نهادها و سازمان‌های دولتی بارزترین نمونه این تحول است. سومین ویژگی، نهادینه شدن رژیم‌های سیاسی است. این فرایند بدین معناست که عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی بشدت به هم پیوند خورده است. به بیان دیگر، تصمیمات داخلی دولت بر اساس زمینه بین‌المللی اتخاذ می‌شود و در مقابل تصمیمات داخلی دولت بر زمینه بین‌المللی تاثیر می‌گذارد. از این رو، کشیدن خط تمایز میان سیاست داخلی و زمینه بین‌المللی بسیار مشکل است (همان: ۳۰۲).

در چنین شرایطی نقش دولت در شهروندی جهانی چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد؛ مرزهایی جغرافیایی و فرهنگی و ملی به عنوان یک هویت سیاسی و تاریخی همچنان می‌تواند انگیزه و عمل مسولانه برای شهروندی را برانگیزد، ضمن اینکه قدرت اداری و اجرایی دولت می‌تواند همچنان سامان شهروندی باشد. علاوه بر این، دولت می‌تواند نقش به سزایی در گسترش شهروندی جهانی ایفا نماید. دو استدلال اصلی در این باره وجود دارد؛ یکی استدلال طرفداران تشکیلات دولت جهانی - همانند آپریل کارتر (۲۰۰۱) - است که معتقدند با تفویض اختیار و قدرت دولت‌های ملی به دولت جهانی، شهروندی جهانی ممکن خواهد شد. به بیان دیگر، آنها معتقدند، تشکیل یک دولت یا حکومت جهانی - که دارای قدرت اجرایی بالاست - شهروندی را از سطح ملی به سطح جهانی گسترش می‌دهد. دیگری استدلال طرفداران نظام دموکراسی جهانی - همانند دیوید هلد - است که معتقدند دموکراسی و شهروندی جهانی از طریق دولت‌ملت‌های دموکراتیک می‌تواند تحقق یابند. بدین معنا که آنها معتقدند گسترش و تعمق دموکراسی در درون دولت‌ها و میان دولت‌ها می‌تواند نظام جهانی بنا کند که در آن دولت‌ها ضمن حفظ حاکمیت خود، پاسدار دموکراسی در سراسر جهان باشند (هلد: ۱۹۹۵: ۲۶۸).

سومین نکته خود شامل دو مسأله مرتبط با هم است. یکی رابطه نظریه و واقعیت در شهروندی جهانی و دیگری رابطه نظریه و عمل یا همان عملیاتی کردن ایده آل

شهروندی جهانی است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد؛ نظریه شهروندی جهانی - با توجه به واقعیات موجود جهانی (نظام سلطه جهانی، اختلافات عمیق میان فرهنگ‌ها و...) - مفهومی آرمانگرایانه است که هرگز تحقق نخواهد یافت. در حالی که نظریه شهروندی جهانی بر یک اعتماد آرمانی بر توانایی بشر برای گذار از افق‌های مستقر (موجود) دلالت می‌کند. در واقع، همانگونه که ریچارد فالک می‌گوید؛ شهروندی جهانی بر این ایده پراگماتیسم مبتنی است که آنچه فعلاً واقع بینانه پنداشته می‌شود، همواره پایدار نیست. از این رو، طرفداران شهروندی جهانی، آرمانخواهان انتزاعی نیستند، بلکه آنها به دنبال ایجاد تغییرات اجتماعی واقعی هستند که نگرش مدرن به شهروندی از انجام آن عاجز بوده است (فالک؛ ۱۹۹۵: ۱۴۰). همچنین برای اینکه نشان دهیم نظریه شهروندی جهانی قابل تحقق است می‌بایست آن را عملیاتی نمود. در واقع عملیاتی کردن تئریه به معنی تبدیل مفاهیم نظری انتزاعی به اصطلاحات ملموس و عینی که قابل اندازه‌گیری است (مناهمایم؛ ۱۳۷۷: ۱۵). بر این اساس، پس از تدوین نظریه شهروندی جهانی، تلاش می‌شود تا شاخص‌های ملموس و عینی آن بیان شود.^۱